# ج) حدیث سلمان از منظره‌ی جاثلیق با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابوبکر

خُب، این جمله‌ی بعدی، از آن جمله‌ها است که مثل احمد بن حنبل و مجسمه دارند؛ ای حدیث «ثانی ما صنف فی الاسلام». دومین مصنّف در اسلام، کتاب سلمان است. اولین مصنّف، کتاب امام علی علیه‌السلام است و دومین مصنّف، کتاب سلمان است. کتاب سلمان، حدیث جاثلیق است. حدیث جاثلیق، بین محدثین حدیث بسیار معروفی بوده است. مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب، تمام آن را آورده‌اند اما سند را انداخته‌اند. چون ارشاد القلوب، سندها را می‌اندازد. مثل تحف و احتجاج است. زمانی بوده است که این روایات به قدری معروف بوده است که می‌دیدند اگر سندها را بیاورند، کتاب حجیم می‌شود، لذا سندها را می‌انداختند. لذا در ارشاد القلوب، سند را نیاورده‌اند. ولی مرحوم صدوق، در همین توحید و سایر کتاب‌هایشان، قطعات متعددی از این حدیث جاثلیق را نقل کرده‌اند و جالب این است که این قطعاتی که آورده‌اند، سندهایشان فرق می‌کند. یعنی خود مرحوم صدوق، برای حدیث جاثلیق، چندین طریق داشته‌اند. چندین سند داشته‌اند. این، یک کار خوب طلبگی است که از نقل‌های مرحوم صدوق و سایرین، طرق این حدیث جاثلیق دسته‌بندی شود. متأسفانه در زمان ما، حدیث جاثلیق بتمامه بغیر از ارشاد القلوب، در جای دیگری نیست. فقط مرحوم صدوق، در توحید، اشاره کرده‌اند که این حدیث مفصل جاثلیق را «اخرجته بتمامه فی کتاب النبوة». متأسفانه کتاب النبوه‌ی مرحوم صدوق، در دست‌ها نیست. چه بسا پیدا شود. خبر دادند در طرف غرب و ... برخی از زیرزمینی‌ها هست که تا سقف زیرزمینی، کتاب خطی فهرست شده هست. برخی‌ها هم دیده‌اند. اینها که نقل می‌شود، خیلی امید پیدا می‌شود که از این سنخ مصنفات، چیزهایی بیابید.

ابتدای حدیث جاثلیق چه بود؟ اول حدیث به این صورت بود: بعد از توبک بود؛ در توبک گفتند: روم می‌خواهد حمله کند و اسلام را از بین ببرد، جیش الاسرة و حضرت از مدینه بیرون آمدند. در آن قضیه‌ی مهم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مدینه جا گذاشتند؛ «انت منّی بمنزلة هارون من موسی»؛ گویا حضرت علیه السلام می‌خواستند گریه کنند. محضر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عرض کردند: ای رسول الله! اتترکنی مع النساء و الصبیان؟! من در مدینه با بچه‌ها و زنان بمانم؟! یعنی تمام مردهای مدینه در جیش الاسرة که غزوه‌ی توبک بود، با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خارج شدند. اول امیر لشکرشان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند، تنها در مدینه ماندند. حضرت صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، به ایشان جمله‌ای را گفتند: «أ ما ترضی؟!»؛ بله با بچه‌ها می‌مانی اما «أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی؟!». احمد بن حنبل می‌گوید از این حدیث، «تقشعر منه الجلود».

خلاصه، وقتی به غزوه‌ی توبک رفتند، رومی‌ها ای آمده بودند و رفته بودند ای اصلاً نیامده بودند. قیصر روم چنین فکری کرده بود؛ گفته بود ما پاپ را – جاثلیق، همان کاتولیک است - ای بزرگترینشان را که اهل فکر و بحث و سؤال بود، می‌آوریم؛ با صد کشیش دیگر. یک گروه صد نفره کم نبوده است. آن هم در آن زمان. از روم به مدینه آمدند. وارد شدند تا قبل از اینکه جنگ

کنند، ببینند دلیل این پیامبر چیست. وقتی وارد شدند، قضیه‌ی شهادت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پیش آمده بود و ابوبکر در مسجد به جای آن حضرت، نشسته بود. منظور من همین یک کلمه است. از ابوبکر شروع به سؤال کردن، کردند. خُب، او هم جواب می‌داد. جاثلیق هم جواب‌های او را فوری مسخره می‌کرد و بعد از چند سؤال، به این صد کشیش همراهش رو کرد و گفت: پیامبر اینها هم به همین صورت جواب می داده است؟!

عبارت جناب سلمان را ببینید. می‌گوید: مفاصل بدن من می‌لرزید. با ناراحتی به درب خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام دویدم و گفتم: «ادرک دین محمد صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله»؛ ای امیرالمؤمنین! بیا ببین در مسجد چه خبر است. اینها دارند ما را مسخره می‌کنند. یکی از سؤالات او این بود: به نظرم اولین سوالش بود. «أین اللّه تعالی»؛ خدا کجا است؟ او هم گفت: فوق سبع سماوات. او هم فوری گفت: «فلیس فی الارض»: خدایی که بالا هفت آسمان است، پس فعلاً در زمین نیست. لذا فعلاً از دست او راحت هستیم، حالا بعداً چه شود.

همان چیزی است که سلفی‌ها با آن مواجه هستند. آنها می‌گویند: یکی از عقائد صحیحه و حقه‌ای که حتماً باید یک مسلمان به آن معتقد باشد، همین است. در حج به حجاج کتبی می‌دهند به نام العقیدة الصحیحة. یکی از آنها «اثبات جهت العلوّ» است. حتماً باید بگویی که خداوند بالا است. باید جهات علوّ را برای او ثابت کنید. احمد بن حنبل کتابی دارد به نام «الرد علی الزنادقة والجهمیة». بعضی از حنابله می‌گویند: این برای احمد نیست. مثل ابوالفرج ابن‌جوزی اینگونه می‌گوید. درحالی‌که برای احمد بن حنبل است. ابن‌تیمیه و سایر حنبلی ها قبول دارند که برای او است. منظورم اینجا است: می‌گویی از آیه‌ی «الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ»[1] استفاده می‌شود که خداوند روی عرش قرار گرفته است، پس دیگر نگویی که خدا در زمین است. خُب، حالا چطور به زمین علم دارد؟! مثالی می‌زنند. هر وقت این بحث‌ها پیش می‌آید، فوری مثال احمد بن حنبل یادم می‌آید. می‌گوید: یک توپ را در دستتان بگیرید، شما توپ نیستید، ولی بر آن محیط هستید. خداوند هم در عرش است و در زمین نیست، اما خالصه به آن احاطه‌ی علمی دارد. خُب، در این صورت شما آیه‌ی «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»[2] را هم تاویل کرده‌اید. درصورتی‌که شما می‌گویی نباید تاویل کنیم. شما می‌گویی «وه» یعنی «علمه»؛ یعنی احاطه‌ی علمی دارد. خدا را به این صورت تصور کنیم که توپی را در دست گرفته و خودش در عرش است؟! اینجا است که این جمله‌ی حضرت علیه السلام مهم است: می‌فرمایند: «تمکن فیها» یا «یکون فیها». فاعل «یکون»، خدای متعال است و «فیها»، اشیاء است. «یکون فیها»، نه اینکه در عرش است. اگر آیه می‌گوید «علی العرش استوی»، باید آن را بفهمیم. باید به درب خانه‌ی اهلبیت علیهم السلام برویم؛ «انّی تارک فیکم الثقلین». اگر در یک ثقل تعبیری است که باید آن را بفهمیم، نمی‌توان به درب خانه‌ی احمد بن حنبل رفت. بلکه باید به درب خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام برویم. احمد بن حنبل در زمان امام هادی علیه‌السلام بوده است. او چند سالی زودتر از حضرت علیه السلام وفات کرد. در یک زمان بودند؛ اما به درب خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام برویم یا برویم از احمد بن حنبل بپرسیم که به چه معنا است؟!

خود متوکل که سامرا را بنا کرد، احمد بن حنبل در بغداد، خیلی در مقام تحدیث بالا بود، خیلی مورد توجه اهلسنت بود، به همین خاطر هم بود که امام شد. اینکه فقیه چهارم شد، به همین جهت مهمی که در تحدیث داشت بود و الا خودشان می‌دانستند که اجتهاد فقاهتی ندارد. خیلی‌ها می‌گویند مجتهد نیست و محدث است. اینها طردا للباب به ذهنم می‌آید، ولی بسیاری مهم است.

وقتی متوکل می‌خواست سامرا را به‌عنوان شهری که خود خلفیه بنا کرده است، بگیرد، احمد بن حنبل را به سامرا آورد. مسند احمد با یک چاپ تحقیقی خیلی خوب چاپ شده است. پنجاه و چهار جلد کتاب شده است. شعیب ارنؤوط که از مصححین و محققین خیلی خوب است، در پنجاه و چهار جلد، مسند احنن بن حنبل را چاپ کرده است. مقدمه‌ی آن را نگاه کنید. در مقدمه، همین را می‌گوید.

می‌گوید: متوکل گفت: ابن‌حنبل شما به سامرا بیا و در آنجا درس بده. او هم به آنجا آمد. از ابن حنبل جمله‌ای نقل شده است که مظلومیت اهل البیت علیهم‌السلام را می‌رساند. چند روز که ماند رها کرد و رفت. گفتند: چرا رفتی؟! گفت: «أن یکون سامرا سجنا لی»[3]؛ اینجا زندان است! من نمی‌خواهم در زندان باشم. از این تعبیر می‌فهمیم که عسکریین علیهما السلام، در آنجا به چه صورت بودند. در محله‌ی عسکر هم بودند. او به کل سامرا می‌گوید: سجن، دیگر وقتی به سجن رفتید، به محله‌ی عسکر بروید! ببینید چه دم و دستگاه‌ی بوده است. چه محدودیت‌هایی را ایجاد کرده بودند.

علی أیّ‌حال، احمد بن حنبل به این صورت مثال می‌زند. در روایت هم سؤال کرد که خداوند کجا است؟ او هم گفت: فوق سبع سماوات است. جاثلیق هم فوری گفت: «فلیس فی الارض». البته بعدا حضرت علیه السلام تشریف آوردند و به همه‌ی سؤالات جواب دادند. وقتی که حضرت علیه السلام جواب می‌دادند - شاید در برخی از جاها جاثلیق قسم هم خورده باشد - به این صد کشیش رو می‌کرد و می‌گفت: اگر الآن مسیح اینجا حاضر بود و این سؤال را از او می‌پرسیدم، همین جوابی را که این آقا دادند را می‌داد. یعنی آن وقت مسخره می‌کرد، ولی الآن از جواب حضرت علیه السلام به این صورت می‌شکفت.

## تعبیر عرشی و کلیدی «الدنیا فی الآخرة» در حدیث جاثلیق

یکی از چیزهایی که در حدیث جاثلیق هست و متأسفانه در غیر از ارشاد القلوب نیامده است، چون محدثین تقطیع کرده‌اند، آن بخشی از حدیث است که حضرت علیه السلام، رابطه‌ی میان دنیا و آخرت را فرموده‌اند. «رسم الدنیا...». این فقط در ارشاد است. مرحوم مجلسی هم که در بحارالانوار آورده‌اند، فقط از ارشاد نقل می‌کنند. این یک کلید است. باره‌ا عرض کرده‌ام؛ سائل جاثلیق است؛ یعنی بزرگترین شخصیت علمی نصاری در زمان خودش و جواب دهنده هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. لذا وقتی او سؤال می‌کند، قرار نیست هر جوابی که دادند سر تکان بدهد. عالم است! فوری جواب‌ها را می سنجد و مسخره می‌کند. سؤال او چه سؤالی است؟ «أین الدنیا من الآخرة و الجنة و النار»؛ بهشت و جهنم کجا است؟ رابطه‌ی دنیا و آخرت به چه صورت است؟ آن وقت حضرت علیه السلام شروع می‌کنند به جواب دادن: «الدنیا فی الآخرة و الآخرة محیطة بالدنیا». همین اولی را ببینید. هنگامه است. کلامی عرشی‌تر از این و کلیدی‌تر؟! گاهی کلامی عرشی هست، اما کلیدی نیست، اما این جمله‌ی حضرت علیه السلام جمله‌ای است که هم عرشی است و هم برای اقیانوس معارف کلید است. «الدنیا فی الآخرة». به تعبیر عوام؛ دنیا در دل آخرت گذاشته شده است. نه اینکه دنیا، همین الآن هست و آخرت بعداً با آن می‌آید. «الدنیا فی الآخرة و الآخرة محیطة بالدنیا». یعنی اینطور بیاناتی بود که می‌گفت: اگر الآن حضرت مسیح بودند، همین جواب را می‌دادند.

---

[1]. طه، آیه‌ی ۵.

[2]. حدید، آیه‌ی ۴.

[3]. احمد بن حنبل، مسند أحمد (چاپ موسسة الرسالة)، ج 1، ص 44: «راح المتوكل يَطْلُبُ المحدثين إلى سامَرّا حيث كان يقيمُ عليّ وِاو مجالسَ حديثهم هناك، وكان الإمامُ أحمد قد عاد إلى تحديث أصحابه في بغداد، فأمره المتوكلُ في أواخر سنة (235 هـ) أن يَقْدَمَ إلى سامَرّا، فذهب إليه الإمام أحمد على مَضَضٍ ثم بدا للمتوكل أن يُعيدَهُ، فأمره وهو في طريقه إليه أن يعودَ إلى بغداد، فعاد وقد امتنع

من التحديث إلى ولديه وابن عمه . ثم أرسل يستدعيه من جديدٍ سنةَ (237 هـ) ، واضطُرّ الإمام أحمد للذهاب إليه، ولكنه اكتشف أنه سيكونُ في سامَرّا في سجنٍ من نوع جديد، فانقبض، ورَفَضَ أن يشتري بيتاً هناك وأن يحدث ، وأعطى اللهَ عهداً أن لا يحدِّثَ بحديثٍ على تمامه حتى يلقاه، ولا يستثنيَ من هذا العهد حتى ولديه. قال الإمام أحمد: إنما يريدون أُحَدِّثُ، ويكون هذا البلدُ حبسي...».

---

بازبینی #4
ایجاد شده 29 ژانویه 2024 15:39:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 فوریه 2024 17:03:27 توسط ... .